



نکات تفسیری جزء ۱۳ قرآن کریم (۲)

محمدعلی برزنونی *

مقدمه

جزء سیزدهم قرآن مجید مشتمل بر آیات ۵۳ تا آخر سوره مبارکه یوسف و سوره شریفه رعد و ابراهیم است. نکات مهم تفسیری قسمت دوم از سوره مبارکه یوسف که در این جزء قرار گرفته و نیز بخشی از سوره مبارکه رعد در بخش اول این نوشتار آمد. در این بخش، ادامه سوره مبارکه رعد و ابراهیم را با هم مرور خواهیم کرد و جزء ۱۳ را به پایان خواهیم برد.

ادامه نکات تفسیری سوره رعد

آیه ۱۶

۱. خالقیت و ربوبیت با معبودیت مرتبط است. خالق، رب و مدبر نیز هست؛ چرا که خلقت یک امر دایمی است، فیض هستی به طور دایم از طرف خدا صادر میشود،





و به همین دلیل مالک سود و زیان او است، و غیر او هر چه دارند از او است. با این وصف آیا غیر الله شایسته عبودیت است؟!

۲. مشرکان، خالقیت را مخصوص خداوند می دانستند و هرگز نمی گفتند بت ها آفریننده زمین و آسمان اند، عقیده داشتند که آنها شفیعان اند و قادر بر رسانیدن سود یا ضرر به انسان! معتقد بودند باید آنها را عبادت کرد! ولی «خالقیت» از «ربوبیت»، یعنی «تدبیر و اداره عالم هستی» جدا نیست، پس میتوان مشرکان را به این سخن ملزم ساخت و گفت: شما که خالقیت را مخصوص خدا می دانید، باید ربوبیت را هم مخصوص او بدانید و به دنبال آن عبادت هم مخصوص او است.

۳. ذکر دو مثال «نابینا و بینا» و «ظلمات و نور»، گویا اشاره به این حقیقت است که برای مشاهده یک واقعیت عینی دو چیز لازم است: چشم بینا و اشعه نور. با نفی هر یک از این دو مشاهده صورت نمی گیرد، نظیر مشرکان، که هم چشم عقلشان کور است و هم محیط زندگیشان را ظلمت کفر و بت پرستی فرا گرفته و به همین دلیل در بیراهه ها و پرتگاه ها سرگردان اند، به عکس مؤمنان که با دیده حق بین و برنامه روشن و استمداد از نور وحی و تعلیمات انبیا، مسیر زندگی خود را به روشنی پیدا کرده اند.

۴. جمعی از طرفداران مکتب جبر به جمله «الله خالق کل شیء» در آیه، برای اثبات مقصد خود استدلال کرده و گفته اند: کلمه «کل شیء» چنان وسیع است که اعمال بندگان را نیز شامل میشود، پس آفریننده کارهای ما نیز خدا است یعنی ما از خود اختیار نداریم! دو پاسخ میتوان داد: نخست اینکه جمله های دیگر این آیه، این سخن را کاملاً نفی میکند؛ زیرا بت پرستان را شدیداً مورد ملامت و سرزنش قرار میدهد. اگر واقعاً ما در اعمالمان اختیاری نداریم، توبیخ و سرزنش برای چیست؟ اینها همه دلیل بر این است که مردم در انتخاب راه خود آزاد و مختارند. دیگر اینکه خالقیت بالذات در همه چیز مخصوص خدا است، اما این منافات با مختاربودن ما در افعالمان ندارد؛ چرا که قدرت ما و عقل و شعور و اختیار و آزادی اراده ما همه از ناحیه او است. بنابراین از یک نظر هم او خالق است «نسبت به همه چیز و حتی





افعال ما» و هم ما فاعل مختاریم، و این دو در طول هم است، نه در عرض هم، او آفریننده همه وسایل فعل است و ما استفاده کننده از این وسایل در راه خیر یا شر.

آیه ۱۷

۱. در این آیه، با آوردن مثالی پرمعنی، منظرهی حق و باطل را به عالیترین صورتی ترسیم کرده است. شناخت حق و باطل؛ گاه برای انسان چنان پیچیده میشود، که حتماً باید سراغ نشانه رفت. این نشانه ها در بیان قرآن، یکی سودمندی و مفیدی حق و تواضع و پرمحتوایی آن از سویی و بی فایده ای باطل و استکبار و بی محتوایی آن از سوی دیگر است و دوم اتکای به نفس حق و آبروگرفتن باطل از حق و به لباس حق درآمدن آن است.

۲. «زبد» معنای کف های روی آب یا هرگونه کف است. آب زلال کمتر کف به روی آن آشکار می گردد. پس اگر حق به صفا و پاکی اصلی باقی بماند، هرگز کف های باطل اطراف آن آشکار نمی گردد. امام علی(ع) به این مطلب اشاره کرده اند: اگر باطل از آمیزش با حق خالص شود، بر حق جویان مخفی نخواهد ماند، و اگر حق از آمیزش باطل رهایی یابد، زبان بدگویان از آن قطع خواهد شد.

۳. در آیه سه تشبیه وجود دارد: تشبیه «نزول آیات قرآن» از آسمان وحی به نزول قطرات حیات بخش باران، تشبیه «دل های انسان ها» به زمین ها و دره ها که هر کدام به اندازه وسعت وجودشان بهره می گیرند و نیز تشبیه «وسوسه های شیطانی» به کفهای آلوده روی آب، که این کفها از آب پیدا نشده، بلکه از آلودگی محل ریزش آب پیدا میشود و به همین جهت وسوسه های نفس و شیطان از تعلیمات الهی نیست.

۴. همیشه بهره ها به میزان آمادگی ها و لیاقت ها است. در مبدأ فیض الهی هیچگونه بخل، محدودیت و ممنوعیت نیست. قلوب و ارواح آدمیان نیز به اندازه آمادگی خودشان از خداوند فیض می گیرند.

۵. باطل به سراغ بازار آشفته می رود، تا از آن بهره گیرد، اما هنگامی که آرامش پیدا شد و هرکسی به جای خویشتن نشست و معیارها و ضابطه ها در جامعه آشکار





گشت، باطل جایی برای خود نمی بیند و به سرعت کنار می‌رود.

۶. یکی از خصایص باطل این است که هر لحظه به شکلی و لباسی در می‌آید، بنابراین باید هرگز فریب تنوع صورتها را نخوریم و در هر کجا منتظر باشیم که باطل را با صفات ویژه اش، که همه جا یکسان است، بشناسیم و آنها را کنار بزنیم.

۷. بقای هر موجود بسته به میزان سودرسانی او است. اگر می بینیم انسان یا مکتب باطلی مدتی سر پا می ماند، به خاطر همان مقدار از حقی است که به آن آمیخته شده و به همان نسبت، حق حیات پیدا کرده است.

۸. «جفاء» به معنی پرتاب شدن و به بیرون پریدن است. باطل به جایی می‌رسد که قدرت نگهداری خویش را ندارد. هنگامی که حق به خروش افتاد، باطل مانند کف های روی دیگ که به خارج پرتاب می‌شود، بیرون می‌افتد.

۹. باطل در بقای خود مدیون حق است. اگر آبی نباشد، هرگز کف نمی تواند به حیات خود مستقلاً ادامه دهد. ۱۰. پیکار حق و باطل یک پیکار موقت و موضعی نیست، بلکه مبارزه حق و باطل همیشگی است. مگر آن زمانی که جهان و انسان ها به صورت یک جامعه ایده آل؛ جامعه عصر قیام مهدی(ع)، درآید.

۱۱. اصل اساسی زندگی انسانها این است که حیات بدون جهاد و بقا و سربلندی بدون تلاش ممکن نیست. طبیعت زندگی دنیا این است که در کنار گلها، خارها و در کنار نوش ها، نیش ها و پیروزی ها در لابلای سختی ها و مشکلات قرار دارد. در نگاه قرآن، بدون تحمل رنج ها انسان به هیچ موفقیتی نایل نمی شود.

۱۲. مثال در صورتی میتواند نقش اساسی خود را ایفا کند که کاملاً موافق و هماهنگ با مطلب مورد نظر باشد و گرنه گمراه کننده و مخرب خواهد بود. به همان نسبت که یک مثال درست و هماهنگ مفید و مؤثر است، یک مثال انحرافی، مخرب و ویرانگر و گمراه کننده است. منافقان و بداندیشان همیشه برای گمراه ساختن مردم و اغفال ساده دلان از مثال های انحرافی استفاده میکنند و برای دروغ خود از فروغ مثال کمک می گیرند. باید به دقت مراقب مثل های انحرافی و سوء استفاده از مثال بود.





آیه ۱۸

۱. مفسران برای «سوء الحساب» در آیه، تعبیرات گوناگونی دارند. بعضی معتقدند که منظور حساب دقیق و بدون کمترین گذشت است؛ زیرا سوء الحساب به معنی ظلم و ستم در باره خداوند عادل هیچ مفهومی ندارد و حدیثی از امام صادق (ع) نیز همین تفسیر را تأیید می‌کند. به نظر بعضی منظور آن است که محاسبه آنها توأم با سرزنش، توبیخ و مانند آن است، که علاوه بر وحشت از اصل حساب، آنها را رنج می‌دهد. بعضی دیگر هم آن را سوء الجزاء دانسته‌اند؛ یعنی پاداش بدی برای آنها است.

۲. بر اساس آیات قرآن مردم در قیامت به دو گروه تقسیم میشوند: گروهی که خداوند حساب آنها را به آسانی و سهولت رسیدگی می‌کند. گروه دیگر کسانی‌اند که با شدت به حساب آنها رسیدگی می‌شود. به خاطر آنکه عده‌ای در زندگی دنیا و رسیدگی به حساب دیگران فوق العاده سختگیرند، اما به عکس کسانی هستند آسان گیر، پرگذشت و بزرگوار. خداوند در مورد اینگونه اشخاص آسان می‌گیرد.

آیات ۱۹ تا ۲۴

۱. در تفسیر «ولوا الالباب» ریزبرنامه‌های طرفداران حق را بیان کرده است و از میان آنها وفای به عهد و ترک پیمان شکنی، حفظ پیوندها و پاسداری از آنها، خشیت از پروردگار، ترس از بدی حساب، استقامت، برپاداشتن نماز، انفاق در پنهان و آشکار و نیز از بین بردن بدی‌ها با انجام خوبی‌ها را ذکر کرده است.

۲. «عهد الهی» معنی وسیعی دارد: هم شامل عهده‌ای فطری و پیمان‌هایی که خدا به مقتضای فطرت از انسان گرفته می‌شود، همانند فطرت توحید و عشق به حق و عدالت و هم پیمان‌های عقلی یعنی آنچه را که انسان با نیروی تفکر و اندیشه و عقل از حقایق عالم هستی و مبدأ و معاد درک می‌کند، هم پیمان‌های شرعی یعنی آنچه را که پیامبر (ص) از مؤمنان در رابطه با اطاعت فرمان‌های خداوند و ترک معصیت و گناه پیمان گرفته، همه را شامل می‌گردد. وفا به پیمان‌های انسان با دیگر انسانها را نیز شامل می‌شود؛ چرا که خدا فرمان به احترام این پیمان‌ها داده





- است، بلکه هم در پیمان های تشریحی داخل است و هم در پیمان های عقلی.
۳. انسان چهارگونه ارتباط دارد: ارتباط انسان با خدا، ارتباط انسان با پیامبران و رهبران، ارتباط انسان با سایر انسان ها؛ و نیز ارتباط انسان با خودش. آیه میگوید باید همه این پیوندها را محترم شمرد، حق همه را ادا کرد.
۴. میان «خشیت» و «خوف» تفاوتی وجود دارد، یا اینکه هر دو نزدیک به یکدیگر است؟ با توجه به موارد استعمال کلمه خشیت در قرآن که در آیات بسیاری به کار رفته، روشن میشود که درست به همان معنی خوف به کار رفته و به صورت مرادف با آن استعمال شده است.
۵. آیا ترس از پروردگار چیزی جز ترس از حساب و مجازات او است؟ چه تفاوتی میان «بخشون ربهم» و «یخافون سوء الحساب» وجود دارد؟ ترس از خداوند الزاماً همیشه به معنی ترس از مجازات و حساب او نیست، بلکه ترسی است که زائیده ایمان و آگاهی از عظمت خدا و احساس مسئولیت در برابر او می باشد.
۶. منظور از «بد حسابی» در قیامت هنگام محاسبه اعمال افراد رسیدگی دقیق و بدون گذشت و حساب کردن تمام جزئیات است.
۷. «صبر» به مفهوم «استقامت» به معنی وسیع کلمه است. تعبیر به «وجه ربهم» یا به معنی عظمت یا به معنی رضایت و خشنودی پروردگار است. هنگامی که به خاطر اطاعت فرمان خدا و اینکه هر حادثه‌های در زندگی رخ می دهد، دلیل و حکمتی دارد، صبر و استقامت به خرج می دهد، و از گشودن زبان به کفران و آنچه دلیل جزع است، خودداری می کند. این همان صبوری است که در این آیه به آن اشاره شده و ابتغاء وجه الله محسوب می شود.
۸. «یدرتون» از ماده «درء» بر وزن «زرع» به معنی دفع کردن است. یک معنی این است که هنگام ارتکاب یک گناه و لغزش، تنها به پشیمان شدن و ندامت و استغفار قناعت نمی کنند، بلکه با انجام حسنات در مقام جبران بر می آیند. معنی دیگر این است که آنها بدی را با بدی تلافی نمی کنند، بلکه سعی دارند اگر از کسی نسبت به آنها بدی برسد، با انجام نیکی در حق وی، او را شرمنده و وادار به تجدید





نظر کنند.

۹. براساس جمله «سلام علیکم بما صبرتم» درود فرشتگان به بهشتیان اینگونه است: به خاطر صبر و استقامتان، سلام بر شما باد. در آیات فوق به هشت قسمت از کارهای نیک و برنامه های مهم آنها اشاره شده، ولی در این جمله تنها انگشت روی یکی از آن هشت برنامه گذارده و آن صبر است. سرّ این موضوع را از بیان پر مغز علی(ع) میتوان دریافت که صبر را نسبت به ایمان، مانند سر در مقابل تن دانست که تن بی سر بقایی ندارد و ایمان بدون صبر نیز، ارزشی نخواهد داشت.

۱۰. از آیات قرآن و روایات استفاده میشود که بهشت درهایی دارد. این درها اشاره به اعمال و کارهایی است که سبب ورود به بهشت میشوند. در پاره ای از اخبار می خوانیم که بهشت دره ایی به نامه ای مختلف دارد، از جمله باب المجاهدین! امام باقر(ع) در حدیثی درهای بهشت را هشت عدد دانسته است که عرض هر دری از آنها به اندازهٔ چهل سال راه است. و این تعبیر نشان میدهد که «در»، مفهومی وسیعتر از آنچه در تعبیرات روزانه گفته میشود، دارد.

۱۱. بستگان بهشتیان به آنها ملحق می شوند. یعنی در جمع بهشتیان، پدران و همسران و فرزندان آنها و در واقع همهٔ بستگانی که صالح بوده اند، وارد میشوند، و این درحقیقت برای تکمیل نعمتهای الهی بر آنان است.

۱۲. «جنات» به معنی باغ ها و «عدن» به معنی توقف طولانی و در اینجا به معنی ابدیت است. بر اساس آیات قرآن، بهشت برای بهشتیان سرای ابدی و جاویدان است، ولی از پاره ای از آیات قرآن بر می آید که جنات عدن محل خاصی است از بهشت که بر سایر باغهای بهشت امتیاز دارد و تنها سه گروه در آنجا ساکن میشوند: پیامبران، صدیقان؛ یعنی یاران خاص آنها و نیز شهدا.

۱۳. «حسنات» و «سیئات» اجمالاً روی یکدیگر اثر متقابل دارند. انسان غیرمعصوم، خواه ناخواه گرفتار لغزشهایی میشود، مهم آن است که بعد از آن به فکر جبران باشد. هم آثار اجتماعی گناه را با اعمال خیرش بشوید، هم تاریکی و ظلمتی ناشی از گناه بر قلب و روان را با حسنات پاک کند و به نورانیت و صفای





فطری بازگرداند. این کار در قرآن به عنوان «تکفیر» یا پوشاندن و پاک کردن نامیده میشود.

آیات ۲۵ و ۲۶

۱. تمام مفاسد عقیدتی و علمی مفسدان و آنها که عقل و اندیشه واقعی خود را از دست داده اند، در سه جمله، خلاصه شده است: شکستن پیمان های الهی که شامل پیمان های فطری، پیمان های عقلی و پیمان های تشریحی می شوند. قطع رابطه ها با خدا، رهبران الهی، خلق و خویشتن. فساد در روی زمین که ثمره دو قسمت قبل است.

۲. فساد، نقطه مقابل صلاح، هرگونه تخریب و ویرانگری و خروج اشیا از حالت اعتدال؛ کم یا زیاد، است. تمام نابسامانی ها در کارها و همه افراط و تفریط ها در کل مسایل فردی و اجتماعی، مصداق فساد است. در قرآن مجید در بسیاری از موارد «فساد» و «صلاح» و در بعضی موارد ایمان و عمل صالح در برابر فساد قرار داده است. در بیش از ۲۰ مورد از آیات قرآن، «فساد» با کلمه «فی الارض»، همراه شده که نشان می دهد، نظر به جنبه های اجتماعی مسأله است. فساد به طور کلی، یا فساد فی الارض معنی بسیار وسیعی دارد که بزرگترین جنایات و کوچکترین آنها را شامل می شود. برای ریشه کن کردن اینگونه مفاسد، در هر مورد باید به وسیله ای متشبه شد. از نخستین مرحله امر به معروف و نهی از منکر؛ یعنی نصیحت و اندرز و تذکرات، تا آخرین درجه شدت عمل یعنی جنگ! یکی از اهداف بزرگ بعثت پیامبران، پایان دادن به هرگونه فساد در زمین به معنی وسیع آن بوده است.

۳. خدا روزی هرکس را بخواهد وسیع و روزی هرکس را بخواهد، محدود می سازد، این سخن به معنی جاهلانه نیست که باید دست از فعالیت کشید و در گوشه ای نشست تا خدا آنچه مقدر است برساند! این نوع تفکر از دو نکته اساسی غفلت صورت می گیرد: نخست اینکه خواستن، مشیت و اراده الهی، یک مسأله دلبخواه و بی حساب نیست، بلکه مشیت خداوند از حکمت او جدا نیست و همیشه روی





حساب لیاقت ها و شایستگی ها است. دیگر اینکه این مسأله به معنی نفی عالم اسباب نیست؛ اراده خدا در زمینه وسعت و تنگی روزی، مشروط به شرایطی است که بر زندگی انسان ها حکمفرما است. تلاش ها و اخلاص ها، و به عکس، سستی و آلودگی نیت ها، نقش تعیین کننده ای در آن دارد.

آیات ۲۷ تا ۲۹

۱. همه منکران لجوج، پیوسته به دنبال معجزات اقتراحی می روند و انتظار دارند که پیامبر به صورت یک «خارق العاده گر» در گوش های بنشیند و هر یک از آنها از در وارد شوند و هر معجزه ای مایل هستند، پیشنهاد کنند، او هم بلافاصله به آنها ارائه دهد. در حالی که وظیفه پیامبران در درجه اول تبلیغ، تعلیم، هشدار و انذار است و خارق عادات، اموری استثنایی هستند که به مقدار لازم و ضرورت، آن هم به فرمان خدا و نه تنها به خواست پیامبر انجام می گردد.

۲. بسیاری از مفسران بزرگ، کلمه «طوبی» را مؤنث «أطیب» دانسته اند که مفهومی بهتر و پاکیزه تر یا بهترین و پاکیزه ترین است. با توجه به اینکه متعلق آن نیز محذوف است، مفهوم این کلمه از هر نظر وسیع و نامحدود خواهد بود. نتیجه اینکه با ذکر جمله «طوبی لهم»، همه نیکی ها و پاکی ها و البته بهترین آنها برای آنان پیش بینی شده است که در گرو ایمان و عمل صالح است.

۳. به طور کلی آرامش و دلهره، نقش بسیار مهمی در سلامت و بیماری فرد و جامعه و سعادت و بدبختی انسانها دارد. قرآن با یک جمله کوتاه و پرمغز، مطمئن ترین و نزدیک ترین راه را نشان داده است: بدانید که یاد خدا آرامبخش دلها است! اضطراب و نگرانی به دلایل و علل بسیاری برای آدمی رخ می دهد. اما همه این عوامل در برابر ایمان به خدا ذوب می شود و نابود میگردد.

۴. در این آیه می خوانیم یاد خدا مایه آرامش دلها است، از طرف دیگر مؤمنان کسانی هستند که وقتی نام خدا برده میشود، قلبشان ترسان میگردد (انفال: ۲). آیا این دو با هم منافات دارند؟ منظور از آرامش همان آرامش در برابر عوامل مادی





است که غالب مردم را نگران می سازد، اما نگرانی سازنده که وادارکننده انسان به انجام وظیفه در برابر خدا و خلق و فعالیتهای مثبت زندگی است، در وجود آنها هست. منظور از خوف از خدا نیز همین است.

۵. «ذکر» گاه به معنی حفظ مطالب و معارف آمده است با این تفاوت که کلمه «حفظ» به آغاز آن گفته میشود و کلمه «ذکر» به ادامه آن. گاه نیز به معنی یادآوری چیزی به زبان یا به قلب است. ذکر دوگونه است: ذکر قلبی و ذکر زبانی و هریک از آنها نیز دوگونه است: یا پس از فراموشی است یا بدون فراموشی. منظور از ذکر خدا در این آیه، که مایه آرامش دلها است، تنها این نیست که نام او را بر زبان آورد و مکرر تسبیح، تهلیل و تکبیر گوید، بلکه منظور آن است که با تمام قلب متوجه او و عظمت، علم و آگاهی، حاضر و ناظر بودنش گردد و این توجه، مبدأ حرکت و فعالیت در وجود او به سوی جهاد، تلاش و نیکی ها گردد و میان او و گناه، سد مستحکمی ایجاد کند.

آیات ۳۰ تا ۳۲

۱. کفار قریش توصیف خداوند را به رحمان نمی‌پسندیدند و چون چنین چیزی در میان آنها معمول نبود، آن را به باد استهزا می گرفتند، در حالی که آیات فوق تأکید و اصرار بر آن دارد؛ چرا که لطف خاصی در این کلمه نهفته است. صفت رحمانیت خداوند اشاره به لطف عام او است. و مؤمن و کافر مشمول آن است، در برابر صفت رحیمیت اشاره به رحمت خاص ایزدی در مورد بندگان صالح و مؤمنان است.

۲. چرا پیامبر تسلیم درخواست معجزات نشد؟ برخی می‌پندارند پیامبر اسلام جز قرآن معجزه ای نداشت؛ چرا که ظاهر این آیات میگوید: پیامبر در برابر درخواست معجزات مختلف از قبیل عقب راندن کوههای مکه و شکافتن زمین آنجا و آشکارشدن نهرها و زنده کردن مردگان و سخن گفتن با آنها، دست رد به سینه تقاضاکنندگان زد. اعجاز تنها برای نشان دادن چهره حقیقت است برای آنها که حقیقت طلب باشند، اینگونه درخواست معجزه (معجزات اقتراحی) تنها از





ناحیه افراد لجوج و سبک مغزی انجام می‌گرفت که حاضر به قبول هیچ حقی نبودند، بلکه با این پیشنهادهای می‌خواستند پیامبر(ص) را استهزا کنند!

۳. قارعه از ماده قرع (کوبیدن) به معنی کوبنده و اشاره به اموری است که آدمی را می‌کوبد و هشدار می‌دهد و اگر آماده بیدار شدن باشد، بیدار می‌کند. معنی وسیعی دارد که هرگونه مصیبت شخصی یا جمعی و مشکلات و حوادث دردناک را شامل می‌شود.

آیات ۳۳ و ۳۴

۱. منظور از نام بردن شریک‌های خدا، یا این است که آنها حتی بی‌ارزش‌تر از آن هستند که نام و نشانی داشته باشند و شما چگونه یک عده موجودات بی‌نام و نشان و بی‌ارزش را در ردیف پروردگار قادر متعال قرار می‌دهید؟ یا اینکه می‌گوید صفات آنها را بیان کنید تا ببینیم شایسته عبودیت هستند یا خیر. یا اینکه منظور آن است که کارهای آنها را برشمرد، آیا تاکنون زبانی یا سود و منفعتی به کسی رسانیده‌اند.

۲. ضلالت در آیه به معنی اجبار نیست و مسأله دلبخواهی و بی‌حساب نیست، بلکه اضلال الهی به معنی عکس‌العمل کارهای نادرست و غلط خود انسان است که او را به گمراهی‌ها می‌کشاند، و از آنجا که این خاصیت را خدا در اینگونه اعمال قرار داده، به خدا نسبت داده می‌شود.

آیه ۳۵

۱. تعبیر به «مثل»، شاید اشاره به این نکته باشد که باغها و سایر نعمت‌های سرای دیگر برای ساکنان این جهان محدود که در برابر عالم پس از مرگ فوق‌العاده کوچک است، قابل توصیف با هیچ بیانی نیست، تنها مثل و شبیحی از آن را می‌توان برای مردم این جهان ترسیم کرد.

۲. میوه‌های بهشتی نه آفتی دارد و نه فصلی و موسمی است، بلکه همچون





ایمان مؤمنان راستین، دایم و پابرجا است.

۳. سایه های بهشتی همچون همه نعمتهایش جاودانی است. تابش نور آفتاب یا همانند آن در بهشت هست، وگرنه تعبیر به سایه در آنجا که شعاع نور نباشد، مفهومی ندارد. لطف سایه تنها به این نیست که از سوزش آفتاب جلوگیری کند، بلکه رطوبت مطبوع متصاعد از برگ ها که توأم با اکسیژن نشاط بخش است، لطافت و طراوت خاصی به سایه می دهد، لذا هیچگاه سایه درخت همچون سایه سقف اطاق خشک و بی روح نیست.

آیه ۳۶

۱. با توجه به اینکه تعبیر «آتیناهم الكتاب» و شبیه آن در سراسر قرآن معمولاً به یهود و نصاری و مانند آنها از پیروان مذاهب آسمانی اطلاق شده، شکی باقی نمی ماند که در اینجا نیز اشاره به آنها است. یعنی حق طلبان یهود و نصاری و مانند آنها از نزول آیات قرآن بر پیامبر خاتم(ص) خوشحال و خشنودند؛ چرا که از یکسو آن را هماهنگ با نشانه هایی که در دست دارند، می بینند و از سوی دیگر، مایه آزادی و نجات آنها از شر خرافات و عالم نمایان یهود و مسیحیت و امثال آنها است. ۲. ممکن است منظور از «احزاب» در آیه، همان جمعیت از یهود و نصاری بوده اند که تعصب های قومی و مذهبی و مانند آن بر آنها غلبه داشته و در برابر کتب آسمانی خودشان نیز تسلیم نبودند، این احتمال نیز داده شده که «احزاب» اشاره به مشرکان بوده باشد. آنها آیین و مذهبی نداشتند، بلکه احزاب و گروه های پراکنده ای بودند که مخالفت با قرآن و اسلام، آنها را متحد ساخته بود.

۳. ایمان با همبستگی های کورکورانه حزبی هیچ ارتباطی ندارد. خداوند از مؤمنان راستین یهود و نصاری تعبیر به اهل کتاب کرده و از آنها بی که تابع تعصبات و هوس های خویش بودند، تعبیر به احزاب. مؤمنان راستین، تسلیم محض در برابر فرمان های حق اند و در میان آنها تفاوت و تبعیضی قایل نمی شوند، اما آنها که مصداق «نؤمن ببعض و نکفر ببعض» هستند، یعنی هرچه را با خط فکری و امیال





شخصی و هوس هایشان هماهنگ است، می‌پذیرند و هرچه را نیست، انکار می‌کنند.

آیات ۳۷ تا ۴۰

۱. «عربی» به معنی سخن فصیح و روشن و مفهوم «حکما عربیا» این است که سخنی است روشن و آشکار که حق را ثابت و باطل را روشن می‌سازد. این احتمال نیز داده شده است که عربی در اینجا، طبق برخی کتب لغت، به معنی شریف است. منظور از توصیف قرآن به این صفت، این است که احکامش واضح و آشکار و جای سوء استفاده و تعبیرهای مختلف ندارد. بر اساس پاره ای از آیات، منظور از عربیت، همان فصاحت و روشنی بیان و خالی بودن از پیچ و خم است. ولی در مورد «لسان عربی مبین» ممکن است اشاره به زبان عربی نیز باشد.

۲. در آیه، با لحنی تهدیدآمیز و قاطع، پیامبر خاتم(ص) را مخاطب ساخته و میگوید: اگر از هوا و هوسهای آنها بعد از آنکه حقیقت بر تو آشکار شد، پیروی کنی، به کیفر الهی مجازات خواهی شد و هیچکس در برابر خدا، قدرت حمایت از تو و نگهداریت را نخواهد داشت. گرچه احتمال انحراف، مسلماً در پیامبر(ص) با آن مقام عصمت و معرفت و آگاهی وجود نداشته، اما این تعبیر روشن میسازد که خدا با هیچکس ارتباط خصوصی و به اصطلاح خویشاوندی ندارد و مقام والای پیامبر، به خاطر تسلیم، عبودیت، ایمان و استقامت او است. ضمناً تأکیدی است برای دیگران؛ زیرا جایی که پیامبر(ص) در صورت انحراف از مسیر حق و گرایش به خط باطل، مصونیتی از مجازات الهی نداشته باشد، حساب دیگران آشکار است. «ولی»: «سرپرست و حافظ» و «واق»: «نگهدارنده»، از نظر معنی شبیه اند، ولی یکی جنبه اثباتی را بیان می‌کند و دیگری جنبه نفی را، یکی به معنی نصرت و یاری است و دیگری به معنی دفاع و نگهداری.

۳. گروهی می‌گفتند: مگر ممکن است پیامبر از جنس بشر باشد و همسر اختیار کند و فرزندان داشته باشد؟ این امر تازه ای نیست. بر اساس بیان قرآن، پیش از پیامبر خاتم(ص)، پیامبران بسیاری فرستاده شده و برای آنها همسران و فرزندان قرار





داده شده است. این ایراد نشان می دهد که یا از تاریخ انبیا بی خبرند یا خود را به نادانی و بی خبری می زنند. دومین ایراد آنها این بود که چرا پیامبر اسلام (ص) آمده و احکامی از تورات یا انجیل را دگرگون ساخته است؟ بر اساس دیدگاه قرآن، برای هر زمانی حکم و قانونی مقرر شده تا بشریت به مرحله بلوغ نهایی برسد و آخرین فرمان صادر شود.

۴. جمله «یمحو الله ما یشاء و یثبت» در زمینه نزول معجزات یا کتب آسمانی به پیامبران وارد شده، ولی یک قانون کلی را بیان می کند. تحقق موجودات و حوادث مختلف جهان دو مرحله دارد: یکی مرحله قطعیت که هیچگونه دگرگونی در آن راه ندارد و از آن اشاره به «ام الكتاب» یا کتاب مادر شده است. دیگری مرحله غیرقطعی یا مشروط است که در این مرحله، دگرگونی در آن راه دارد و از آن تعبیر به «مرحله محو و اثبات» می شود. گاهی نیز از این دو، تعبیر به «لوح محفوظ» و «لوح محو و اثبات» می شود؛ گویی در یکی از این دو لوح، آنچه نوشته شده است به هیچ وجه دگرگونی در آن راه ندارد و کاملاً محفوظ است ولی دیگری ممکن است، چیزی در آن نوشته شود و سپس محو گردد و به جای آن چیز دیگری نوشته شود. علم خداوند دارای دو مرحله است: علم به مقتضیات و علل ناقصه و علم به علل تامه. از آنچه مربوط به مرحله دوم است، تعبیر «ام الكتاب» و «لوح محفوظ» می شود و از آنچه مربوط به مرحله اول است، تعبیر «لوح محو و اثبات» می گردد. گاه در روایات یا در بعضی از آیات قرآن می خوانیم: فلان کار موجب فلان اثر و نتیجه می شود، اما گاه چنان نتیجه ای را در آن نمی بینیم. این به خاطر آن است که تحقق آن نتیجه، دارای شرایط یا موانعی بوده است که بر اثر فقدان شرط یا وجود مانع، تحقق نیافته است. نیز روایات بسیاری در زمینه لوح محفوظ و لوح محو و اثبات و علم پیامبران و امامان وارد شده که با توجه به توضیح بالا کاملاً حل می شود. به نقل امیر مؤمنان علی (ع) از پیامبر خدا (ص) در باره آیه فوق، کمک به نیازمندان به صورت صحیح و نیکی به پدر و مادر و انجام هر کار خیر، شقاوت را به سعادت مبدل می کند و عمر را طولانی و از خطرات جلوگیری می نماید. یعنی سعادت و شقاوت





یک امر حتمی و اجتناب ناپذیر نیست، حتی اگر انسان کارهایی انجام داده باشد که در صف اشقیا قرار گیرد، اما میتواند با تغییر موضع خود و روی آوردن به نیکی ها و مخصوصاً کمک و خدمت به خلق خدا سرنوشت خود را دگرگون سازد؛ چرا که جای این امور، لوح محو و اثبات است، نه ام الکتاب.

۵. یکی از بحث های جنجالی در میان شیعه و اهل تسنن، مسأله «بدا» است. «بدا» در لغت به معنی آشکارشدن و وضوح کامل است و به معنی پشیمانی نیز آمده است؛ زیرا شخصی که پشیمان می شود، حتماً مطلب تازه ای برای او پیدا می شود. بدون شک بدا، به این معنی در مورد خداوند معنی ندارد. طبق روایات اهل بیت(ع): آنکه خدا را با بدا نشناسد، او را درست نشناخته است. منظور شیعه از بدا چیست؟ بسیار می شود که ما طبق ظواهر علل و اسباب، احساس می کنیم که حادثه ای به وقوع خواهد پیوست یا وقوع چنین حادثه ای به یکی از پیامبران خبر داده شده است، در حالی که بعداً می بینیم آن حادثه واقع نشد، در این هنگام می گوئیم بدا حاصل شد؛ یعنی آنچه را ما به حسب ظاهر واقع شدنی می دیدیم و تحقق آن را قطعی می پنداشتیم، خلاف آن ظاهر شد. ریشه و علت اصلی این معنی، همان است که گاه آگاهی ما فقط از علل ناقصه است، و شرایط و موانع را نمی بینیم و بر طبق آن قضاوت می کنیم، بعد که به فقدان شرط، یا وجود برخورد کردیم و خلاف پیش بینی ما تحقق یافت، متوجه این مسایل میشویم. برای روشن شدن این حقیقت باید مقایسه های بین «نسخ» و «بدا» به عمل آید. نسخ احکام از نظر همه مسلمانان جایز است، یعنی ممکن است حکمی در شریعت نازل شود و مردم نیز چنان تصور کنند که این حکم همیشگی و ابدی است، اما پس از مدتی نسخ آن حکم به وسیله شخص پیامبر(ص) اعلام گردد، و حکم دیگری جای آن را بگیرد، همانگونه که در داستان تغییر قبله، در تفسیر و فقه و تاریخ خوانده ایم. این درحقیقت یک نوع بدا است، ولی معمولاً در امور تشریحی و قوانین و احکام، نام نسخ بر آن می گذارند، و نظیر آن را در امور تکوینی بدا می نامند. دانشمندان شیعه گفته اند هنگامی که بدا به خداوند نسبت داده میشود به معنی «بدا» است؛ یعنی آشکارساختن چیزی





که قبلاً ظاهر نبود و پیش بینی نمی‌شد. اما نسبت دادن این مطلب به شیعه که آنها معتقدند خدا گاهی از کار خود پشیمان می‌گردد یا از چیزی با خبر می‌شود که قبلاً نمیدانست، این از بزرگترین جنایات و نابخشدنی‌ترین تهمت‌ها است. از امامان (ع) نقل شده است که فرمودند: کسی که گمان کند برای خدا چیزی امروز آشکار می‌شود که دیروز نمی‌دانست، از او تنفر و بیزاری بجوید.

۶. فایده «بداء»‌ها چیست؟ گاه مسایل مهمی همانند آزمایش یک شخص یا یک قوم و ملت، یا تأثیر توبه و بازگشت به سوی خدا یا تأثیر صدقه و کمک به نیازمندان و انجام کارهای نیک در برطرف ساختن حوادث دردناک و مانند اینها، ایجاب می‌کند که صحنه حوادث آینده قبلاً طوری تنظیم شود، سپس با دگرگونی شرایط، طور دیگر رقم بخورد تا مردم بدانند، سرنوشتشان در دست خودشان است و با تغییر مسیر و روش، قادرند سرنوشت خود را تغییر دهند و این، بزرگترین فایده بداء است.

آیات ۴۱ تا ۴۳

۱. منظور از زمین، اهل زمین است، یعنی آیا آنها به این واقعیت نمی‌نگرند که پیوسته اقوام و تمدن‌ها و حکومت‌ها در حال زوال و نابودی هستند؟ بر اساس روایات متعددی، آیه فوق به فقدان علما و دانشمندان تفسیر شده است؛ چرا که فقدان آنها مایه نقصان زمین و کمبود جوامع انسانی است. طبرسی در تفسیر این آیه از امام صادق (ع) نقل می‌کند که: ما از زمین می‌کاهیم با از میان رفتن علما و فقها و اخیار و نیکان. در حدیث دیگری می‌خوانیم که عبدالله بن عمر هنگام شهادت امیر مؤمنان علی (ع)، این آیه را تلاوت کرد: «انا نأتی الارض ننقصها من اطرافها»، سپس گفت: «ای امیر مؤمنان! تو جانب بزرگ علم در جهان بودی و با شهادتت امروز علم اسلام به کاستی گرایید و ستون ایمان از میان رفت». البته آیه معنی وسیعی دارد که هرگونه نقصان و کمبود و از میان رفتن افراد و جامعه‌ها و به طور کلی اهل زمین را شامل می‌شود.

۲. در آخرین آیه این سوره با تأکید بیشتری بر معجزه بودن قرآن می‌گوید:





این کافران می گویند تو پیامبر نیستی! در پاسخ آنها بگو: همین کافی است که دو کس میان من و شما گواه باشد: یکی الله و دیگری کسانی که علم کتاب و آگاهی از قرآن نزد آنها است! آنها به خوبی می دانند که این کتاب، ساخته و پرداخته مغز بشر نیست و امکان ندارد جز از سوی خدای بزرگ نازل شده باشد، و این تأکیدی است مجدد بر اعجاز قرآن از جنبه های مختلف. در بسیاری از روایات آمده است که منظور از «من عنده علم الکتاب»، علی بن ابی طالب (ع) و ائمه هدی (ع) است که در تفسیر نور الثقلین و برهان این روایات جمع آوری شده است. این روایات دلیل بر انحصار نیست، بلکه اشاره به مصداق یا مصداقهای تام و کامل است.

نکات تفسیری سوره ابراهیم

مقدمه

سوره ای مکی و دارای ۵۲ آیه است، به استثنای آیات ۲۸ و ۲۹ که طبق گفته بسیاری از مفسران در مدینه در باره کشتگان مشرکان در بدر نازل گردیده است. قسمتی از سوره درباره قهرمان توحید ابراهیم بت شکن (ع) نازل گردیده است. بخش دیگری نیز به تاریخ انبیای پیشین همچون نوح (ع)، موسی (ع) و قوم عاد و ثمود و درس های عبرتی که در آنها نهفته است، اشاره دارد. بحث های فراوانی در زمینه موعظه، اندرز، بشارت و انذار نازل گردیده است. قسمت قابل ملاحظه ای نیز بحث از «مبدأ» و «معاد» است. به طور خلاصه این سوره مجموعه ای است از بیان اعتقادات، اندرزها، موعظه ها، سرگذشت های عبرت انگیز اقوام پیشین، و بیان هدف رسالت پیامبران و نزول کتب آسمانی.

آیات ۱ تا ۳

۱. از ۲۹ مورد از سوره ای قرآن که با حروف مقطعه آغاز شده، در ۲۴ مورد از آنها بلافاصله سخن از قرآن مجید به میان آمده، که نشان از پیوندی میان این دو؛ حروف مقطعه و قرآن است. ممکن است پیوند این باشد که خداوند می خواهد





با این بیان روشن کند که این کتاب بزرگ آسمانی با این محتوای پر عظمت که رهبری همهٔ انسانها را به عهده دارد، از مواد ساده ای به نام «حروف الفبا» تشکیل یافته و این، نشانهٔ اهمیت این اعجاز است که برترین پدیده را از ساده ترین پدیده به وجود آورده است.

۲. تمام هدف های تربیتی، انسانی، معنوی و مادی نزول قرآن، در همین یک جمله جمع است: بیرون ساختن از ظلمت ها به نور که راه خداوند عزیز حمید است! از ظلمت جهل به نور دانش، از ظلمت کفر به نور ایمان، از ظلمت ستمگری و ظلم به نور عدالت، از ظلمت فساد به نور صلاح، از ظلمت گناه به نور پاکی و تقوا، و از ظلمت پراکندگی و تفرقه و نفاق به نور وحدت. جالب اینکه «ظلمت» در اینجا مانند بعضی دیگر از سور قرآن به صورت جمع آمده و «نور» به صورت مفرد، اشاره به اینکه، همهٔ نیکی ها، پاکی ها، ایمان، تقوا و فضیلت در پرتو نور توحید، یک حالت وحدت و یگانگی به خود می گیرند و همه با یکدیگر مربوط و متحدند و در پرتو آن یک جامعهٔ واحد و یکپارچه و از هر نظر پاک ساخته می شود. اما ظلمت، همه جا مایهٔ پراکندگی و تفرقهٔ صفوف است، ستمگران، بدکاران و آلودگان به گناه و منحرف حتی در مسیرهای انحرافی خود غالباً وحدت ندارند.

۳. تعبیر «لتخرج»، به دو نکته اشاره می کند: نخست اینکه قرآن مجید گرچه کتاب هدایت و نجات بشر است، ولی نیاز به مجری و پیاده کننده دارد، باید رهبری همچون پیامبر باشد که به وسیلهٔ آن گم گشتگان راه حقیقت را از ظلمات بدبختی به نور سعادت هدایت کند. دیگر اینکه تعبیر خارج ساختن در واقع دلیل بر حرکت دادن توأم با دگرگونی و تحول است.

۴. آغاز این سوره با مسألهٔ هدایت مردم از ظلمات به نور شروع شده و پایان آن هم با مسألهٔ ابلاغ و انذار مردم ختم گردیده است. نشان میدهد که هدف اصلی در هر حال خود مردم و سرنوشت آنها و هدایت آنها است، و در واقع ارسال پیامبران و انزال کتب آسمانی نیز همه برای وصول به همین هدف است.





آیات ۴ تا ۷

۱. پیامبران در درجه اول با قوم خود، که از میان آنها برخاسته اند، تماس داشتند و نخستین شعاع وحی به وسیله پیامبران بر آنها می‌تابید، و نخستین یاران و یاوران آنها از میان آنان برگزیده می‌شدند، بنابراین پیامبر باید به زبان آنها و لغت آنها سخن بگوید تا حقایق را به روشنی برای آنان آشکار سازد. بعد از تبیین دعوت الهی برای آنها، خداوند هرکس را بخواهد گمراه می‌کند و هرکس را بخواهد هدایت می‌نماید. هدایت و ضلالت در نهایت، کار پیامبران نیست، کار آنها ابلاغ و تبیین است، این خدا است که راهنمایی و هدایت واقعی بندگانش را در دست دارد. معنی این سخن، جبر، الزام و سلب آزادی بشر نیست؛ چرا که به مقتضای عزت و قدرتش، بر هر چیز توانا است و هیچکس را تاب مقاومت در برابر اراده او نیست، اما به مقتضای حکمتش بی‌جهت و بی‌دلیل کسی را هدایت یا کسی را گمراه نمی‌سازد، بلکه گام‌های نخستین با نهایت آزادی اراده در راه سیر الی الله از ناحیه بندگان برداشته می‌شود و سپس نور هدایت و فیض حق بر قلب آنها می‌تابد. برنامه پیامبر اعظم(ص) در بیرون آوردن مردم از ظلمات به سوی نور خلاصه می‌شد.

۲. همه روزها، ایام الهی و همهی مکان‌ها متعلق به خدا است. اگر نقطه خاصی به نام بیت الله «خانه خدا» نامیده شد، دلیل بر ویژگی آن است. عنوان «ایام الله» اشاره به روزهای مخصوصی است که امتیاز، روشنایی و درخشش فوق العاده‌ای دارد. ایام الله، تمام روزهایی است که دارای عظمتی در تاریخ زندگی بشر است. هر روز که یکی از فرمان‌های خدا در آن چنان درخشیده، که بقیه امور را تحت الشعاع خود قرار داده، از ایام الله است. هر روز که حق و عدالتی بر پا شده و ظلم و بدعتی خاموش گشته، همه آنها از ایام الله است. در روایات ائمه معصومین(ع) در تفسیر این آیه انگشت روی روزهای حساسی گذاشته شده است؛ نظیر روز قیام مهدی موعود، روز رجعت، روز مرگ و روز رستاخیز. در بیان پیامبر(ص) روزهای نعمت‌های او و آزمایش‌های او به وسیله بلاهای او تفسیر شده است. اینگونه احادیث دلیل بر انحصار نیست، بلکه بیان قسمتی از مصداق‌های روشن است. در تاریخ معاصر،





مخصوصاً در تاریخ پرشکوه انقلاب اسلامی ایران روزهای فوق العاده ای وجود دارد که مصداق زنده «ایام الله» است.

۳. «صبار» و «شکور» هر دو صیغهٔ مبالغه است که یکی فزونی صبر و استقامت را می‌رساند و دیگری فزونی شکرگزاری نعمت، اشاره به اینکه افراد با ایمان نه در مشکلات و روزهای سخت دست و پای خود را گم می‌کنند و تسلیم حوادث می‌شوند، و نه در روزهای پیروزی و نعمت گرفتار غرور و غفلت می‌گردند، و ذکر این دو بعد از اشاره به ایام الله گویا ناظر به همین مطلب است.

۴. در آیات قرآن کراراً می‌خوانیم که فرعونیان پسران بنی اسرائیل را سر می‌بریدند و زنان آنها را زنده نگه می‌داشتند، این تنها کار فرعون و فرعونیان نبود، بلکه در طول تاریخ شیوهٔ هر استعمارگری چنین بوده است که قسمتی از نیروهای فعال و پرخاشگر و پر مقاومت را نابود می‌کردند و گاه از طریق مبتلا ساختن آنها به انواع اعتیاد به مواد مخدر و مشروبات الکلی و غوطه ور ساختن آنها در فحشا، نیروی فعال آنها را از کار می‌اندازند.

۵. در آیات فوق پس از ذکر ایام الله، بر روز نجات بنی اسرائیل از چنگال فرعونیان انگشت گذاشته شده است. ذکر «روز نجات» در آیات مورد بحث، دلیل بر اهمیت فوق العادهٔ آزادی و استقلال در سرنوشت ملتها است. هیچ ملتی تا از وابستگی نرهد و از چنگال اسارت و استثمار آزاد نشود، نبوغ و استعداد خود را هرگز ظاهر نخواهد ساخت.

۶. خداوند در برابر نعمت‌هایی که به ما می‌بخشد، نیازی به شکر ما ندارد و اگر دستور به شکرگزاری داده، آن هم موجب نعمت دیگری بر ما و حکایت از نوعی مکتب عالی تربیتی است. حقیقت شکر تنها تشکر زبانی یا گفتن الحمد لله و مانند آن نیست، بلکه شکر دارای سه مرحله است: نخستین مرحله آن است که به دقت بیندیشیم که بخشندهٔ نعمت کیست؟ توجه، ایمان و آگاهی پایهٔ اول شکر است. مرحلهٔ بعدی زبان است و از آن بالاتر، مرحلهٔ عمل است. شکر عملی آن است که درست بیندیشیم که هر نعمتی برای چه هدفی به ما داده شده است. آن را در مورد





خودش صرف کنیم. به تعبیر امام صادق (ع) کمترین شکر این است که نعمت را از خدا بدانی، بی آنکه قلب تو مشغول به آن نعمت شود و خدا را فراموش کنی و نیز راضی بودن به نعمت او و اینکه نعمت خدا را وسیله عصیان او قرار ندهی و اوامر و نواهی او را با استفاده از نعمت هایش زیر پا نگذاری. به تعبیر امام صادق (ع) شکر نعمت، پرهیز از گناهان است. از اینجا رابطه میان شکر و فزونی نعمت روشن می شود؛ چرا که هرگاه انسانها نعمت های خدا را درست صرف کردند، عملاً ثابت کرده اند که لایق اند و این لیاقت سبب فیض بیشتر و موهبت افزونتر می گردد.

۷. اصولاً دوگونه شکر داریم: شکر تکوینی و شکر تشریحی. شکر تکوینی، آن است که یک موجود از مواهبی که در اختیار دارد، برای نمو و رشد خود استفاده کند. باغبان می بیند در فلان قسمت باغ، درختان به خوبی رشد و نمو می کنند و هر قدر از آنها پذیرایی بیشتر می کند، شکوفاتر می شوند، همین امر سبب میشود که باغبان همت بیشتری به تربیت آن بخش از باغ درختان بگمارد. در جهان انسانیت نیز همین حالت وجود دارد. با این تفاوت که درخت از خود اختیاری ندارد و صرفاً تسلیم قوانین تکوینی است، اما انسانها با استفاده از نیروی اراده، اختیار، تعلیم و تربیت تشریحی، می توانند آگاهانه در این راه گام بگذارند. بنابراین آنکه نعمت قدرت را وسیله ظلم و طغیان قرار می دهد به زبان حال فریاد می کشد: خداوند! لایق این نعمت نیستیم. و آنکه از آن در مسیر اجرای حق و عدالت بهره می گیرد به زبان حال میگوید: پروردگارا! شایسته ام. افزون کن! در حدیثی از امام صادق (ع) آمده است. حضرت علی (ع) نیز در یکی از کلمات حکمت آمیز خود در نهج البلاغه می فرماید: هنگامی که مقدمات نعمتهای خداوند به شما می رسد سعی کنید با شکرگزاری، بقیه را به سوی خود جلب کنید، نه آنکه با کمی شکرگزاری آن را از خود برانید.

۸. تنها تشکر و سپاسگزاری از خداوند در برابر نعمتهایش کافی نیست، بلکه باید از کسانی که وسیله آن موهبت بوده اند نیز تشکر و سپاسگزاری نمود و حق زحمات آنها را از این طریق ادا کرد.

۹. افزایش نعمت های خداوند که به شکرگزاران وعده داده شده، تنها به این





نیست که نعمت های مادی تازه ای به آنها ببخشد، بلکه نفس شکرگزاری توأم با توجه مخصوص به خدا و عشق تازه ای نسبت به ساحت مقدس او، خود یک نعمت بزرگ روحانی است که در تربیت نفوس انسان ها و دعوت آنان به اطاعت فرمان های الهی، فوق العاده مؤثر است.

۱۰. احیای روح شکرگزاری در جامعه و ارج نهادن، تقدیر و سپاسگزاری از آنها که با علم و دانش خود یا با فداکاری و شهادت، یا با سایر مجاهدت ها در طریق پیشبرد اهداف اجتماعی خدمت کرده اند، یک عامل مهم حرکت، شکوفایی و پویایی جامعه است.

آیات ۸ تا ۱۰

۱. شکر نعمت و ایمانآوردن به خدا مایهٔ افزونی نعمت شما و تکامل و افتخار خودتان است و گر نه خداوند از همگان بی‌نیاز است. مفهوم غنی‌بودن او آن است که همهٔ کمالات در او جمع است، و کسی که چنین است، ذاتاً ستوده است؛ زیرا معنی «حمید» چیزی جز این نیست که کسی شایستهٔ «حمد» باشد.

۲. «فاطر» گرچه در اصل به معنی شکافنده است، ولی در اینجا کنایه از «آفریننده» است. شاید هم «فاطر» اشاره به شکافتن تودهٔ ابتدایی مادهٔ جهان باشد که در علوم روز می‌خوانیم که مجموع مادهٔ عالم یک واحد به هم پیوسته بود، سپس شکافته شد و کرات آشکار گشت. قرآن در اینجا مانند غالب موارد دیگر برای اثبات وجود و صفات خدا تکیه بر نظام عالم هستی و آفرینش آسمان ها و زمین می‌کند. در مسألهٔ خداشناسی هیچ دلیلی زنده تر و روشن تر از آن نیست.

۳. دعوت پیامبران برای دو هدف بوده است: یکی آمرزش گناهان و پاکسازی روح و جسم و محیط زندگی بشر و دیگر ادامهٔ حیات تا زمان مقرر که این دو در واقع علت و معلول یکدیگرند؛ چه اینکه جامعه ای میتواند به حیات خود ادامه دهد که از گناه و ظلم پاک باشد. ضمناً از آیه استفاده می‌شود که ایمان به دعوت انبیا و عمل به برنامه های آنها جلو «اجل معلق» را می‌گیرد و حیات انسان را تا «اجل





مسمی» ادامه می دهد.

آیات ۱۱ تا ۱۲

۱. تمام مواهب مثل موهبت رسالت و رهبری از سوی خدا است. هر جا می خوانیم: خدا به هر کس بخواهد... مفهومی این است هر کس را شایسته بداند. درست است که مقام رسالت بالاخره موهبت الهی است، ولی آمادگی هایی در شخص پیامبر نیز حتماً وجود دارد.

۲. در نخستین آیه، می خوانیم مؤمنان باید بر خدا توکل کنند، و در آیه دوم می خوانیم متوکلان باید بر خدا توکل کنند؛ گویا جمله دوم مرحله ای است وسیع تر و فراتر از مرحله اول. یعنی علاوه بر مؤمنان که ایمان به خدا از ایمان به قدرت و حمایت او و توکل بر او جدا نیست، غیرمؤمنان و همه کس تکیه گاهی جز خدا پیدا نمی کنند؛ زیرا به هر کس بنگرند از خود چیزی ندارد همه نعمتها، قدرت ها و موهبت ها به ذات پاک او بر می گردد.

۳. «توکل» در اصل از ماده «وکالت» به معنی وکیل انتخاب کردن است. وکیل خوب، کسی است که حداقل دارای چهار صفت باشد: آگاهی کافی، امانت، قدرت و دلسوزی. توکل کردن بر خدا مفهومی جز این ندارد که انسان در برابر مشکلات و حوادث زندگی و دشمنی ها و سرسختی های مخالفان و پیچیدگی ها و احیاناً بن بست ها در مسیر خود به سوی هدف، در جایی که توانایی بر گشودن آنها ندارد، او را وکیل خود سازد، و به او تکیه کند، و از تلاش و کوشش باز نایستد، بلکه در آنجا هم که توانایی بر انجام کاری دارد، باز مؤثر اصلی را خدا بداند؛ زیرا از دریچه چشم یک موحد، سرچشمه تمام قدرتها و نیروها او است.

۴. توکل بر خدا، آن منبع فناپذیر قدرت و توانایی، سبب افزایش مقاومت انسان در برابر مشکلات و حوادث سخت زندگی است. منظور از توکل این است که انسان در برابر عظمت مشکلات، احساس حقارت و ضعف نکند، بلکه با اتکا بر قدرت بی پایان خداوند، خود را پیروز و فاتح بداند و به این ترتیب توکل، امیدآفرین،





نیروبخش، تقویت کننده و سبب فزونی پایداری و مقاومت است.

۵. توکل بر خدا آدمی را از وابستگی ها؛ سرچشمه ذلت و بردگی، نجات می دهد و به او آزادگی و اعتماد به نفس می بخشد. «توکل» با «قناعت» ریشه های مشترکی دارد. فلسفه آن دو از جهاتی با هم شبیه است و در عین حال تفاوتی نیز دارند. در حدیث امام صادق (ع)، وطن اصلی بی نیازی و عزت، «توکل» معرفی شده است. از پیامبر اسلام (ص) نقل شده که فرمود از پیک وحی خدا، جبرئیل، پرسیدم: توکل چیست؟ گفت: آگاهی به این واقعیت که مخلوق نه زیان و نفع می رساند و نه عطا و منع دارد، و چشم از دست مخلوق برداشتن، هنگامی که بنده ای چنین شد جز برای خدا کار نمی کند و از غیر او امید ندارد، این حقیقت توکل است. کسی از امام علی بن موسی الرضا (ع) پرسید: حد توکل چیست؟ فرمود: اینکه با اتکای به خدا از هیچکس نترسی.

آیات ۱۳ تا ۱۷

۱. اقوام کافر لجوج و بهانه جو هنگامی که منطق متین و رسای پیامبران را شنیده اند، به آنان گفتند: سوگند یاد می کنیم که شما را از سرزمین مان خارج می سازیم، در حالی که خداوند زمین و تمام مواهبش را برای صالحان آفریده است. ممکن است جمله «لتعودن فی ملتنا» این توهم را ایجاد کند که پیامبران قبل از رسالت پیرو آیین بت پرستی بودند، در حالی که چنین نیست؛ چرا که قطع نظر از مسأله معصوم بودن پیامبران قبل و بعد از نبوت، عقل و درایت آنها بیش از آن بوده که دست به چنین کار نابخردانه ای بزنند. این تعبیر ممکن است به خاطر آن باشد که پیامبران قبل از رسالت، مأموریت تبلیغ را نداشتند، شاید سکوتشان این توهم را ایجاد کرده بوده است که آنها نیز با مشرکان هم عقیده اند. از این گذشته گرچه ظاهراً خطاب به خود پیامبران است، ولی در واقع پیروان آنها را نیز شامل میشود و این پیروان قبلاً بر آیین مشرکان بودند و احتمالاً نظر مشرکان تنها به آنها است.

۲. «خاب» از ماده «خبیئه» بر وزن غیبت به معنی از دست رفتن مطلوب یا همان





نومیدی است. «جبار» در اینجا به معنی متکبر و گردن کش است. کلمه «جبار» بر خداوند نیز اطلاق می شود؛ یعنی «اصلاح کننده موجود نیازمند اصلاح» یا «کسی که مسلط بر همه چیز است». کلمه «عنید» در اصل از «عند» بر وزن رند به معنی سمت و ناحیه است و در اینجا به معنی انحراف و گرایش به غیر راه حق آمده است. در روایتی از پیامبر (ص) آمده است: جبار عنید کسی است که از گفتن لا اله الا الله ابا کند. در بیان امام باقر (ع) عنید کسی است که از حق روی گردان باشد. «جبار» اشاره به صفت نفسانی یعنی روح سرکشی است و «عنید» اشاره به اثر آن صفت در افعال انسان است که او را از حق منحرف می گرداند.

۳. در باب مقام پروردگار در این آیات، احتمال های متعددی داده شده که ممکن است همه آنها صحیح و مراد از آیه باشد: یعنی آنها که خدا را بر خود ناظر می بینند، از حساب و اجرای عدالت او بیمناک و ترسان اند، ترسی سازنده که آنها را به احساس مسؤولیت در هر کار دعوت می کند، و از هرگونه بیدادگری و ستم و آلودگی به گناه باز می دارد، پیروزی و حکومت روی زمین سرانجام از آنها است. ۴. در تفسیر جمله «و استفتحوا»، بعضی آن را مانند آیه ۱۹ انفال، به معنی تقاضای فتح و پیروزی دانسته اند. بعضی مانند آیه ۸۹ اعراف، به معنی تقاضای قضاوت و حکومت کرده اند.

آیه ۱۸

۱. در این آیه مثل بسیار رسایی برای اعمال افراد بی ایمان بیان شده و اعمال کافران را همچون خاکستری در مقابل تندباد در یک روز طوفانی دانسته است! خاکستر در برابر تندباد، آن هم در یک روز طوفانی، چنان پراکنده می شود که هیچکس قادر بر جمع آن نیست، منکران حق نیز توانایی ندارند که چیزی از اعمالی را که انجام داده اند به دست آورند و همگی بر باد می رود و دستهایشان خالی می ماند.

۲. باد و تندباد آثار سازنده ای در نظام آفرینش و طبیعت دارد و قطع نظر از آثار





تخریبی که جنبه استثنایی آن است، مبدأ اثرات زیر است: بذر گیاهان را در همه جا می‌گستراند. درختان را تلقیح و گرده های نر را بر قسمتهای ماده گیاه می‌پاشد. و به همین دلیل درختان و گیاهان و همه موجودات زنده از وزش باد بهره می‌گیرند؛ چرا که لایق اند و شایسته اند و هر کدام به مقدار لیاقت خود از آن استفاده می‌کنند. ولی «خاکستر» سب کوزن، بی‌محتوا و تیره رو که هیچ موجود زنده ای در آن لانه نمی‌کند، سبز نمی‌شود، بارور نمی‌گردد، و ذراتش به کلی از هم گسسته است، هنگامی که در برابر نسیم و باد قرار گرفت، به سرعت متلاشی و پخش می‌شود که همان ظاهر بی‌خاصیت آن نیز از نظرها محو می‌گردد.

۳. اعمال افراد بی‌ایمان بی‌ارزش و ناپایدار است. آنها نمی‌توانند از نتایج اعمال خود بهره‌گیرند. اگر با جهان‌بینی توحیدی و معیارهای آن بررسی کنیم، مطلب روشن است؛ چرا که آن چیزی که به عمل، شکل و محتوا می‌دهد، نیت، انگیزه، هدف و برنامه آن است. اگر برنامه، انگیزه و هدف، سالم، ارزنده و قابل ملاحظه باشد، خود عمل نیز چنین خواهد بود، ولی اگر برترین اعمال را با انگیزه‌های پست، برنامه‌ای نادرست و هدفی بی‌ارزش انجام دهیم، آن عمل به کلی مسخ و بی‌محتوا می‌شود و چون خاکستری خواهد بود بر سینه تندباد! از اینجا مطلبی را که مفسران محل بحث قرار داده‌اند نیز روشن می‌شود، و آن اینکه منظور از اعمال در آیه فوق کدام اعمال است؟ باید گفت: همه اعمال، حتی اعمال ظاهراً خوب آنها که در باطن رنگ شرک و بت پرستی داشت!

۴. در مسأله «حبط اعمال» و از میانرفتن اعمال خوب به خاطر اعمال بد، یا به خاطر کفر و بی‌ایمانی، در میان دانشمندان اسلامی گفتگو بسیار است. اما حق این است که عدم ایمان و اصرار و لجاجت در کفر و نیز بعضی از اعمال همانند حسد، غیبت و قتل نفس، چنان تأثیر سوء دارند که اعمال نیک و حسنات را بر باد می‌دهند. آیه فوق دلیل دیگری بر امکان حبط اعمال است.

۵. جمعی از دانشمندان بشر، سالیان دراز زحمات طاقت فرسایی کشیده‌اند و انواع محرومیت‌ها را تحمل کرده تا بتوانند اختراع و اکتشافی کنند که باری از دوش





هم نوعان شان بردارند. مثال ادیسون. چگونه میتوان باور کرد او و دهها مانند او همه به قعر جهنم فرستاده شوند، به حکم اینکه فرضاً ایمان نداشتند، ولی افرادی که در عمرشان هیچ کار چشمگیری در راه خدمت به انسانها انجام نداده اند، جایشان در دل بهشت باشد؟ اجمالاً از نظر جهان بینی اسلام، مطالعه نفس عمل به تنهایی کافی نیست، بلکه عمل به ضمیمه، محرک و انگیزه آن ارزش دارد. باید پرونده این مردان بزرگ را، هم از نظر عمل، هم از نظر انگیزه و محرک، مورد بررسی قرار داد. اینگونه افراد اگر ایمان داشته باشند و محرک الهی، که بحثی در آنها نیست. اگر ایمان نداشته باشند اما محرکشان انسانی و مردمی باشد، بدون شک پاداش مناسبی از خداوند دریافت خواهند داشت، این پاداش ممکن است در دنیا باشد و ممکن است در جهان دیگر باشد، مسلماً خداوند عالم عادل آنها را محروم نمی کند، اما چگونه و چطور؟ جزئیاتش بر ما روشن نیست. ما هیچ دلیلی نداریم که جمله «ان الله لا یضیع اجر المحسنین» شامل اینگونه اشخاص نشود؛ زیرا محسنین در قرآن فقط به مؤمنان اطلاق نشده است. در زمینه ورود در بهشت نیز همین پاسخ را می گوئیم که پاداش عمل لازم نیست منحصرأ ورود در جنت باشد.

آیات ۱۹ و ۲۰

۱. «حق» در اصل به معنی مطابقه و هماهنگی است، ولی موارد استعمال آن مختلف است: گاه حق به کاری گفته می شود که بر وفق حکمت و از روی حساب و نظم آفریده شده است (یونس: ۵). گاه به شخصی که چنین کاری را انجام داده است حق گفته می شود، چنانکه بر خداوند اطلاق شده است (یونس: ۳۲). گاه به اعتقاد مطابق با واقع حق گفته می شود (بقره: ۲۱۳). گاه به گفتار و عملی گفته می شود که به اندازه لازم و در وقت لزومش انجام گرفته است (سجده: ۱۳). نقطه مقابل آن، باطل، ضلال، لعب، بیهوده و مانند اینها است. در آیه مورد بحث اشاره به همان معنی اول است؛ یعنی ساختمان عالم آفرینش، آسمان و زمین، همگی نشان می دهد که در آفرینش آنها، نظم، حساب، حکمت و هدفی بوده است.





آیات ۲۱ تا ۲۳

۱. در قیامت همگی در پیشگاه خدا بارز و ظاهر می شوند. مگر مردم در این جهان در برابر علم خدا ظاهر و آشکار نیستند؟ بسیاری گفته اند منظور این است که افراد بشر در این جهان احساس نمی کنند که آنها و همه اعمالشان در پیشگاه خدا ظاهر و بارز است، ولی این حضور و ظهور را در قیامت همگی احساس خواهند کرد. بعضی گفته اند که منظور خارج شدن از قبرها و بروز و ظهور در دادگاه عدل الهی برای حساب است. این هر دو تفسیر خوب است و مانعی ندارد که هر دو در مفهوم آیه جمع باشند.

۲. بسیاری از مفسران معتقدند به دلیل تناسب سؤال و جواب، منظور از جمله «لو هदानا الله لهدينناکم»، هدایت به طریق نجات و رهایی از مجازات الهی در آن عالم است؛ زیرا این سخن را مستکبران در پاسخ پیروان شان که تقاضای پذیرش سهمی از عذاب را کرده بودند، می گویند. این همان منطق شیطان است که برای تبرئه خویش رسماً نسبت جبر به خداوند عادل داد و گفت: اکنون که مرا گمراه کردی من در کمین آنها بر سر راه مستقیم تو می نشینم و آنها را منحرف میسازم (اعراف: ۱۶). ولی باید توجه داشت مستکبران؛ چه بخواهند و چه نخواهند، بار مسؤلیت گناه پیروان خویش را طبق صریح آیات قرآن و روایات بر دوش می کشند؛ چرا که آنها بنیان گذار انحراف و عامل گمراهی بودند، بی آنکه از مسؤلیت و مجازات پیروان چیزی کاسته شود.

۳. در این بخش، رساترین بیان در مذمت تقلید کورکورانه وجود دارد. کسانی که چشم و گوش بسته دنبال این و آن می افتند و به اصطلاح افسار خود را به دست هرکس می سپارند، افراد ناتوان و بی شخصیتی هستند که قرآن از آنها تعبیر به «ضعفاء» کرده است.

۴. کلمه «شیطان» مفهوم وسیعی دارد که شامل همه طاغیان و وسوسه گران جن و انس می شود، ولی با قرائنی که در این آیه و آیات قبل وجود دارد، مسلماً منظور در اینجا شخص ابلیس است که سرکرده شیاطین محسوب می شود، لذا





همه مفسران نیز همین تفسیر را انتخاب کرده اند. از آیه استفاده می شود که وسوسه های شیطان هرگز اختیار و آزادی اراده را از انسان نمی گیرد بلکه او دعوت کننده ای بیش نیست.

۵. شیطان این توانایی را دارد که در آن محضر بزرگ با همه پیروان خود تماس پیدا کند و آنها را به باد ملامت و شماتت خود بگیرد. مسلماً این توانایی را خداوند به او می دهد و این در واقع یک نوع مجازات روانی برای پیروان شیطان است و خطاری است به همه پویندگان راه او در این جهان که پایان کار خود و رهبر خویش را از هم اکنون ببینند.

۶. «تحیت» در اصل از ماده «حیات» گرفته شده سپس به عنوان دعا برای سلامتی و حیات افراد استعمال شده است، و به هر نوع خوش آمدگویی و سلام و دعایی در آغاز ملاقات، اطلاق می گردد. بعضی از مفسران گفته اند: تحیت در آیه، خوش آمد و درودی است که خداوند به افراد با ایمان می فرستد و آنان را با نعمت سلامت خویش قرین می دارد. بعضی گفته اند: منظور در اینجا تحیتی است که مؤمنان به یکدیگر می گویند یا فرشتگان به آنها می گویند. به هر حال کلمه «سلام» که به طور مطلق گفته شده، مفهومی چنان وسیع است که هرگونه سلامتی را از هر نوع ناراحتی و گزند روحی و جسمی شامل می گردد.

آیات ۲۴ تا ۲۷

۱. بعضی از مفسران «کلمه طیبه» را به کلمه توحید و جمله «لا اله الا الله» تفسیر کرده اند. بعضی آن را اشاره به اوامر و فرمان های الهی می دانند. بعضی آن را ایمان می دانند که محتوا و مفهوم لا اله الا الله است. بعضی آن را به شخص «مؤمن» تفسیر کرده اند. بعضی روش و برنامه های سازنده را در تفسیر آن آورده اند. با توجه به وسعت مفهوم و محتوای «کلمه طیبه» میتوان گفت همه اینها را شامل می شود.

۲. کلمه طیبه و درخت پاکیزه موجودی است دارای رشد و نمو، نه بی روح و نه جامد و بی حرکت، بلکه پویا و روپا و سازنده دیگران و خویشان. این درخت از هر





نظر، منظره اش پاکیزه، میوه اش پاکیزه، شکوفه و گلش پاکیزه، سایه اش پاکیزه و نسیمی که از آن برمی خیزد، نیز پاکیزه است. این شجره، دارای نظام حساب شده ای است. ریش های دارد و شاخه ها و هر کدام مأموریت و وظیفه ای دارند، اصولاً وجود اصل و فرع در آن، دلیل بر حاکمیت نظام حساب شده ای بر آن است.

۳. ویژگی ها و برکات کلمه طیبه و درخت پاکیزه را مسلماً در کلمه توحید و محتوای آن و در یک انسان موحد و با معرفت و در یک برنامه سازنده و پاک پیدا می کنیم. اینها همه روینده هستند، پوینده هستند و متحرک.

۴. آیا درختی با صفات فوق وجود خارجی دارد که «کلمه طیبه» به آن تشبیه شده است، درختی که در تمام فصول سال سرسبز و پرمیوه باشد. بعضی معتقدند که وجود دارد و آن درخت نخل است، به همین جهت مجبور شده اند که «کل حین» را تفسیر به «شش ماه» کنند. ولی به هیچ وجه لزومی ندارد که اصرار به وجود چنین درختی داشته باشیم، بلکه تشبیهات زیادی در زبانهای مختلف داریم که اصلاً وجود خارجی ندارد، مثلاً میگوییم قرآن همچون آفتابی است که غروب ندارد، در حالی که می دانیم آفتاب همیشه غروب دارد.

۵. یکی از بهترین طریق برای تفهیم مسایل استفاده از روش مقابله و مقایسه است، بلافاصله نقطه مقابل شجره طیبه را در آیه بعد تحت عنوان کلمه خبیثه آورده است. کلمه خبیثه همان کلمه کفر و شرک، گفتار زشت و شوم، برنامه های گمراه کننده و غلط، انسان های ناپاک و آلوده و هر چیز خبیث و ناپاک است.

۶. قرآن در وصف شجره طیبه با تفصیل سخن می گوید اما هنگام شرح شجره خبیثه با یک جمله کوتاه از آن می گذرد. تنها می گوید: از زمین کنده شده و قراری ندارد؛ زیرا هنگامی که ثابت شد، این درخت بی ریشه است دیگر تکلیف شاخ، برگ، گل و میوه روشن است. به علاوه این یک نوع لطافت بیان است که انسان در مورد ذکر محبوب به همه خصوصیات پردازد اما هنگامی که به ذکر مبعوض می رسد با یک جمله کوبنده از آن بگذرد.

۷. بعضی از مفسران این درخت خبیث را درخت «حنظل» که میوه بسیار تلخ





و بدی دارد و بعضی آن را «کشوت» بر وزن سقوط که نوعی گیاه پیچیده است که در بیابانها به بوته های خار می پیچد و از آن بالا می رود، نه ریشه دارد و نه برگ، دانسته اند. شجر در لغت عرب هم به درخت گفته می شود و هم به گیاه؛ ولی هیچ لزومی ندارد که در هر تشبیه، «مشبه به» با تمام آن صفات وجود خارجی داشته باشد، بلکه هدف مجسم ساختن چهره واقعی کلمه شرک و برنامه های انحرافی و مردم خبیث است.

۸. خداوند مؤمنان را به خاطر گفتار و اعتقاد ثابت و پایدارشان ثابت قدم می دارد، هم در این جهان و هم در جهان دیگر؛ چرا که ایمان آنها، سطحی، متزلزل و شخصیت آنها، کاذب و متلون نبوده است؛ بلکه شجره طیبه ای بوده که ریشه اش ثابت و شاخه هایش در آسمان قرار داشته است و از آنجا که هیچ کس بی نیاز از لطف خدا نیست و به تعبیر دیگر هر موهبتی سرانجام به ذات پاک او بر می گردد، این مؤمنان راستین ثابت قدم با تکیه بر لطف خداوند در برابر هرگونه حادثه ای چون کوه استقامت می کنند.

۹. هر جا سخنی از هدایت و ضلالت است و به خدا نسبت داده می شود، گام های نخستین آن از ناحیه خود انسان برداشته شده است. کار خدا همان تأثیری است که در هر عمل آفریده است. نیز کار خدا مواهب و نعمت ها یا سلب نعمت ها است که به مقتضای شایستگی و ناشایستگی افراد مقرر می دارد. تعبیر به «ظالمین» بعد از جمله «یضل الله» بهترین قرینه برای این موضوع است. تا کسی به ظلم و ستم آلوده نشود، نعمت هدایت از او سلب نخواهد شد.

۱۰. در روایات متعددی می خوانیم که خداوند انسان را هنگام ورود در قبرش در برابر سؤالاتی که فرشتگان از هویت او می کنند، بر خط ایمان ثابت نگاه می دارد. در بعضی از این روایات صریحاً کلمه قبر آمده است، در بعضی دیگر از روایات می خوانیم که شیطان هنگام مرگ به سراغ افراد با ایمان می آید و از چپ و راست برای گمراهی او، به وسوسه می پردازد، اما خداوند به او اجازه نمی دهد که مؤمن را گمراه کند. اکثر مفسران همین تفسیر را پذیرفته اند.





۱۱. در میان تمام صفات شجره طیبه و شجره خبیثه، بیش از همه مسأله ثبات و بی ثباتی به چشم می خورد. در بیان عوامل پیروزی مردان بزرگ سخن بسیار گفته اند ولی از میان همه آنها در ردیف اول مسأله استقامت و پایداری را باید نام برد.

۱۲. کلمه طیبه و خبیثه که به این دو شجره تشبیه شده، مفهوم وسیعی دارند که هر شخص، برنامه، مکتب، اندیشه، گفتار و عملی را شامل می شوند. در بعضی از روایات اسلامی به مورد خاصی تفسیر شده که در صدد انحصار نیست. از جمله بیان امام صادق(ع) در تفسیر این جمله است که فرمودند: پیامبر(ص) ریشه این درخت است و امیر مؤمنان علی(ع) شاخه‌ی آن و امامان که از ذریه آنها هستند، شاخه های کوچکتر و علم امامان، میوه این درخت است و پیروان با ایمان آنها برگ های این درختند. به خدا قسم! هنگامی که یک فرد با ایمان متولد می شود برگی در آن درخت ظاهر می گردد و هنگامی که مؤمن راستین می میرد برگی از آن درخت می افتد.

آیات ۲۸ تا ۳۰

۱. در این آیات روی سخن به پیامبر است و در حقیقت ترسیمی از یکی از موارد «شجره خبیثه» در آن به چشم می خورد.

کافران و مشرکان، همان ریشه های درخت خبیث و رهبران کفر و انحراف اند، که نعمت والای وجود پیامبر، در دامان شان قرار گرفت و می توانستند با استفاده از آن در مسیر سعادت، یک شبه ره صدساله را طی کنند، اما تعصب کورکورانه، لجابت، خودخواهی و خودپرستی سبب شد که این بزرگترین نعمت را کنار گذارند، نه تنها خودشان که قومشان را نیز در این عمل وسوسه کنند و هلاکت و بدبختی را برای آنها به ارمغان آورند. مفسران بزرگ به پیروی از روایات، گاه این نعمت را به وجود پیامبر(ص) تفسیر کرده اند و گاه به ائمه اهل بیت(ع) و کفران کنندگان این نعمت را گاه «بنی امیه» و بنی مغیره و گاه همه کفار عصر پیامبر(ص) معرفی نموده اند، ولی مسلماً مفهوم آیه وسیع است و اختصاص به گروه معینی ندارد.





۲. در آیه می‌خوانیم آنها نعمت خدا را تبدیل به کفر و کفران کردند. ممکن است منظور تبدیل شکر نعمت به کفران باشد؛ یعنی آنها لازم بود که در برابر نعمت‌های پروردگار شکرگزار باشند، اما این شکر را تبدیل به کفران کردند. درحقیقت کلمه شکر در تقدیر است. ممکن است منظور این باشد که آنها خود نعمت را تبدیل به کفر کردند، درحقیقت نعمت‌های الهی وسایلی است که طرز برداشت از آنها بستگی به اراده خود انسان دارد. کفران نعمت تنها به این نیست که انسان ناسپاسی خدا گوید، بلکه هرگونه بهره‌گیری انحرافی و سوء استفاده از نعمت، کفران نعمت است. اصولاً حقیقت کفران نعمت همین است و ناسپاس‌گویی در درجه دوم قرار دارد. شکران نعمت نیز به معنی صرف نعمت در آن هدفی است که برای آن آفریده شده و سپاس‌گویی با زبان در درجه بعد است. اگر هزار بار با زبان «الحمد لله» بگویی ولی عملاً از نعمت سوء استفاده کنی کفران نعمت کرده‌ای!

۳. «انداد» جمع «ند» تقریباً به معنی مثل است. ند به چیزی گفته می‌شود که شباهت جوهری به چیز دیگری دارد، ولی مثل به هرگونه شباهت اطلاق می‌شود؛ یعنی ند معنی عمیق‌تر و رساتری از مثل دارد. از آیه استفاده می‌کنیم که کوشش ائمه کفر بر این بوده که شریک‌هایی برای خدا بتراشند و آنها را در جوهر ذات، شبیه خدا معرفی کنند، تا نظر خلق خدا را از پرستش او باز دارند و به مقاصد شوم خود برسند. زمانی با پرستش، آنها را هم ردیف خدا می‌پنداشتند. از همه وقیح‌تر اینکه در مراسم حج خود در عصر جاهلیت که آیین ابراهیم(ع) را با انبوهی از خرافات آمیخته بودند، هنگام گفتن لبیک چنین می‌گفتند: «لبیک لا شریک لک الا شریک هو لک تملکه و ما ملک» اجابت دعوت کردم ای خدایی که شریکی برای تو نیست به جز شریکی که برای تو است! هم مالک او هستی و هم مالک ما یملک او!

آیات ۳۱ تا ۳۴

۱. در این آیات در تنظیم برنامه مؤمنان راستین، به مسأله نماز و انفاق برخورد می‌کنیم. چگونه از میان آن همه برنامه‌های عملی اسلام، انگشت تنها روی این





دو نقطه گذارده شده است؟ علت این است که اسلام ابعاد مختلفی دارد که میتوان آنها را در سه قسمت خلاصه کرد: رابطه انسان با خدا، رابطه انسان با خلق خدا و رابطه انسان با خودش که قسمت سوم در حقیقت نتیجه ای است برای قسمت اول و دوم و دو برنامه نماز و انفاق، هر کدام رمزی است به یکی از دو بعد اول و دوم. نماز مظهري است برای هرگونه رابطه با خدا؛ و انفاق از آنچه خدا روزی داده با توجه به مفهوم وسیعش که شامل هرگونه نعمت مادی و معنوی می شود، رمزی است برای پیوند با خلق.

۲. در آیات قرآن کراراً می خوانیم که مؤمنان راستین انفاق یا صدقات شان در پنهان و آشکار است. علاوه بر بیان انفاق به معنی وسیعش، به کیفیت آن هم توجه داده شده است؛ چرا که گاه انفاق پنهانی مؤثرتر و آبرومندانه تر است و گاه انفاق آشکارا، سبب تشویق دیگران و الگویی برای نشان دادن برنامه های اسلامی و بزرگداشتی برای شعایر دین محسوب می شود، به علاوه مواردی پیش می آید.

۳. خلال و خله به معنی دوستی است. ماهیت روز قیامت، همان دریافت نتیجه ها و رسیدن به عکسالعمل ها و بازتاب های اعمال است. در آنجا کسی نمی تواند برای نجات از عذاب فدیة ای دهد. حتی اگر فرضاً تمام اموال و ثروت های روی زمین در اختیار او باشد و آن را انفاق کند تا ذره ای از کیفر اعمالش کم بشود ممکن نیست؛ چرا که دار عمل و سرای دنیا پرونده اش در هم پیچیده شده است و آنجا دار حساب است. پیوند دوستی مادی با هرکس و به هر صورت نمی تواند در آنجا رهایی بخش باشد. نفی وجود خله و دوستی در این آیه، هیچ منافاتی با دوستی مؤمنان با یکدیگر در عالم قیامت که در بعضی از آیات به آن تصریح شده ندارد؛ چرا که آن، دوستی و مودت معنوی است در سایه ایمان. اما مسأله شفاعت، به هیچوجه مفهوم مادی در آن نیست بلکه با توجه به آیات صریحی که در این زمینه وارد شده است، تنها در سایه پیوندهای معنوی و یکنوع شایستگی است که به خاطر بعضی از اعمال خیر به دست آمده است.

۴. در این آیات به تسخیر موجودات مختلف زمین و آسمان در برابر انسان





برخورد می کنیم که روی ۶ قسمت از آن تکیه شده است: تسخیر کشتی ها، تسخیر نهرها، تسخیر خورشید، تسخیر ماه، تسخیر شب و تسخیر روز که بخشی از آسمان و بخشی از زمین و بخشی از پدیده های میان این دو است. انسان از دیدگاه قرآن آنقدر عظمت دارد که همه این موجودات به فرمان الله مسخر او گشته اند. یعنی یا زمام اختیارشان به دست انسان است یا در خدمت منافع انسان حرکت می کنند. انسان، به صورت یک هدف عالی در مجموعه آفرینش درآمده است. بیان و شرح این همه نعمت، علاوه بر اینکه در انسان شخصیت تازه ای می آفریند و او را به عظمت مقام خویش آگاه می سازد، حس شکرگزاری اش را نیز برمی انگیزد. تسخیر در فرهنگ قرآن به دو معنی آمده است: یکی در خدمت منافع و مصالح انسان بودن، مانند تسخیر خورشید و ماه و دیگری زمام اختیارش در دست بشر بودن مانند تسخیر کشتی ها و دریاها.

۵. «دائب» از مادهی دئوب به معنی استمرار چیزی در انجام یک برنامه به صورت یک حالت و سنت است. البته خورشید، حرکت به دور زمین ندارد و این زمین است که به دور آفتاب می گردد و ما می پنداریم آفتاب به دور ما میچرخد، ولی در معنی دائب حرکت در مکان نیفتاده است، بلکه استمرار در انجام یک کار و یک برنامه در مفهوم آن درج است و میدانیم خورشید و ماه برنامه نورافشانی و تربیتی خود را نسبت به کره زمین و انسانها به طور مستمر و با یک حساب کاملاً منظم انجام می دهند و فراموش نباید کرد که یکی از معانی دائب، عادت است.

۶. در آیات فوق خواندیم که خداوند، به شما لطف کرد و قسمتی از آنچه را از او تقاضا کردید به شما داد. «من» در جمله «من کل ما سالتموه» تبعیضیه است. بسیار می شود انسان از خدا چیزی می خواهد که قطعاً ضرر و زیان یا حتی هلاک او در آن است و خود نمی داند، اما خداوند عالم و حکیم و رحیم، هرگز به چنین تقاضایی پاسخ نمی دهد. درعوض شاید در بسیاری از اوقات انسان با زبانش چیزی را از خدا نخواهد ولی با زبان حالش و فطرت و طبیعت و هستی اش آن را تمنا می کند و خدا به او می دهد. هیچ مانعی ندارد که سؤال در جمله «ما سالتموه» هم





سؤال به زبان قال را شامل شود هم زبان حال را.

۷. سر تا پای وجود ما غرق نعمت های او است و اگر کتاب های مختلف را بررسی کنیم، خواهیم دید که دامنه این نعمت ها تا چه حد گسترده است. در بدن یک انسان به طور متوسط ده میلیون میلیارد سلول زنده است، که هرکدام یک واحد فعال بدن ما را تشکیل می دهد. آیا با این حال هرگز می توانیم نعمت های بی پایانش را احصا کنیم!

۸. با این همه موجوداتی که خداوند مسخر فرمان انسان کرده و با آن همه نعمتی که به او ارزانی داشته، دیگر کمبودی از هیچ جهت برای او نیست. اما انسان بر اثر دورماندن از نور ایمان و تربیت، در جاده طغیان و ظلم و ستم گام می نهد. درحقیقت قرآن می فرماید: ای انسان! همه چیز به قدر کافی در اختیار تو است، اما به شرط اینکه ظلوم و کفار نباشی، به حق خود قناعت کنی و به حقوق دیگران تجاوز ننمایی!

آیات ۳۵ تا ۴۱

۱. نخستین تقاضایی که حضرت ابراهیم(ع) در سرزمین مکه از خداوند کرد، تقاضای امنیت بود. این نشان میدهد که نعمت امنیت نخستین شرط برای زندگی انسان و سکونت در یک منطقه و برای هرگونه آبادی و پیشرفت است. خداوند دعای ابراهیم(ع) را در باره امنیت مکه از دو سو اجابت کرد: هم امنیت تکوینی به آن داد؛ زیرا شهری شد که در طول تاریخ حوادث ناامن کننده کمتر به خود دیده و هم امنیت تشریحی، یعنی خدا فرمان داده که همه انسانها و حتی حیوان ها در این سرزمین در امن و امان باشند.

۳. حضرت ابراهیم(ع) پیامبر معصوم بود و فرزندان بلاواسطه او؛ اسماعیل و اسحاق که به طور قطع در کلمه «بنی»، در آیه داخل هستند؛ نیز پیامبران معصوم بودند، ولی با این حال تقاضا می کند که خدایا من و آنها را از پرستش بت ها دور دار. این دلیل بر تأکید هرچه بیشتر بر مسئله مبارزه با بت پرستی است. این





درست شبیه تأکید کردن پیامبر در وصایایش به علی(ع) یا امامان دیگر نسبت به جانشین خود در زمینه نماز است که هرگز احتمال ترک آن در مورد آنها مفهوم نداشت؛ بلکه اصولاً نماز با تلاش و کوشش آنها برپا شده بود. اکنون این «سؤال» پیش می‌آید که چگونه ابراهیم(ع) گفت: پروردگارا این بت‌ها بسیاری از مردم را گمراه ساخته‌اند، در حالی که سنگ و چوبی بیش نبودند و قدرت بر گمراه ساختن مردم نداشتند. اولاً بت‌ها همیشه از سنگ و چوب نبودند بلکه گاهی فرعون‌ها و نمرودها مردم را به پرستش خود دعوت می‌کردند و خود را «رب‌اعلی»، زنده کننده و می‌راننده می‌نامیدند. ثانیاً گاه بت‌های سنگ و چوبی را متولیان و کارگردانان چنان می‌آراستند و تشریفات برای آنها قایل می‌شدند که برای عوام ساده لوح به راستی گمراه کننده بودند.

۴. حضرت ابراهیم(ع) می‌گوید: خداوندا! کسانی که از من تبعیت کنند از من هستند. آیا پیروان ابراهیم تنها همان‌ها بودند که در عصر او یا اعصار بعد در کیش و مذهب او بوده‌اند، یا همه موحدان و خداپرستان جهان را به حکم اینکه ابراهیم سبب توحید و بت‌شکنی بود، شامل می‌شود؟ از آیات قرآن که آیین اسلام را ملت و آیین ابراهیم معرفی می‌کند، به خوبی استفاده می‌شود که دعای ابراهیم همه موحدان و مبارزان راه توحید را شامل می‌گردد. امیر مؤمنان(ع) نیز اهل بیت(ع) را آل ابراهیم خوانده است.

۵. خانه خدا و مسجد الحرام و به طور کلی مکه در لابلای یک مشت کوه‌های خشک و بی‌آب و علف قرار گرفته است. چرا چنین مرکز مهمی را خداوند در چنان سرزمینی قرار داده است؟ حضرت علی(ع) در خطبه قاصعه با رساترین عبارات و زیباترین تعبیرات، فلسفه این انتخاب را بیان فرموده است و با ذکر برخی نکات در انتها آورده است که خدا می‌خواهد بندگانش را با انواع شدايد بیازماید و با انواع مشکلات در طریق انجام عبادتش روبرو کند، تا تکبر از قلب‌هایشان فرو ریزد و خضوع و فروتنی در آن جایگزین گردد و در پرتو این فروتنی و خضوع درهای فضل و رحمتش را به روی آنها بگشاید و وسایل عفو خویش را به آسانی در اختیارشان قرار دهد.





۶. حضرت ابراهیم(ع) هفت تقاضا از خدا می کند: تقاضای امنیت شهر مکه، دورماندن از پرستش بت ها، تمایل دلها و توجه افکار عمومی توده های خداپرستان، بهره مندشدن از انواع ثمرات، توفیق برای برپاداشتن نماز، پذیرش دعای او است و خدا دعایی را می پذیرد که از قلبی پاک و روحی بی آلایش برخیزد و اگر لغزشی از او سر زده، خداوند بخشنده و مهربان او را مشمول لطف و آمرزش خود قرار دهد، نیز پدر و مادرش و همه مؤمنان را از این لطف و مرحمت، در روز رستخیز بهره مند سازد.

۷. آزر بت پرست بود و چنانکه قرآن می گوید تلاشها و کوشش های ابراهیم(ع) برای هدایتش مؤثر نیفتاد. ظاهراً ابراهیم تقاضای آمرزش برای او کرده است، در حالی که قرآن صریحاً مؤمنان را از استغفار کردن برای مشرکان باز داشته است. اما حق آن است که نمی توان آزر را پدر ابراهیم دانست. کلمه اب در لغت عرب گاهی به عمو نیز اطلاق میشود، با توجه به آیات مورد بحث کاملاً قابل قبول است.

آیات ۴۲ تا ۴۵

۱. لحن تهدیدآمیز این آیات، مبنی بر غافل نبودن خدا از کار ظالمان و ستمگران، پاسخی است به سؤال کسانی که می گویند: اگر این عالم خدایی دارد، خدایی عادل و دادگر، پس چرا ظالمان را به حال خود رها کرده است؟ آیا از حال آنها غافل است یا می داند و قدرت جلوگیری ندارد؟! قرآن می گوید: خدا هرگز غافل نیست، اگر به فوریت آنها را مجازات نمی کند به خاطر آن است که این جهان میدان و محل آزمایش و پرورش انسان ها است و این هدف بدون آزادی، ممکن نیست، ولی بالاخره روزی حساب آنها را خواهد رسید.

۲. شک نیست که پیامبر(ص) هرگز تصور نمیکند که خداوند از کار ظالمان غافل است، ولی با این حال در آیات فوق روی سخن به پیامبر(ص) است و می گوید: مبادا گمان کنی خداوند از اعمال ستمگران غافل است. چرا مخاطب در اینجا پیامبر است؟ این درحقیقت از قبیل رساندن پیام به طور غیرمستقیم به دیگران است که یکی از فنون فصاحت است که گاه فردی را مخاطب می سازند ولی منظور دیگری





یا دیگران هستند. به علاوه، این تعبیر اصولاً کنایه از تهدید است، گاه حتی به مقصر می‌گوییم: فکر نکن تقصیرات را فراموش کردم؛ یعنی به موقع به حسابت می‌رسم. ۳. پیامبر(ص) مأمور میشود مردم را از آن روزی که عذاب الهی به سراغشان می‌آید، انذار کند. منظور از این روز کدام روز است؟ مفسران سه احتمال داده‌اند: قیامت و رستاخیز، فرارسیدن مرگ که مقدمه مجازات‌های الهی ظالمان از همان روز است، نزول پاره‌ای از بلاها و مجازات‌های دنیوی همانند عذاب‌های قوم لوط، عاد، ثمود، نوح و فرعونیان. بسیاری از مفسران احتمال اول را ترجیح داده‌اند، ولی جمله‌هایی که به دنبال آن آمده، به خوبی احتمال سوم را تقویت می‌کند و منظور مجازات‌های نابودکننده دنیوی است؛ البته بعد از مجازات‌های نابودکننده دنیوی همانند مجازات‌های دردناک اقوام پیشین، درهای توبه به کلی بسته می‌شود و هیچگونه راه بازگشت در آن نیست.

۴. در آیات مختلفی از قرآن مجید می‌خوانیم که بدکاران و ستمگران در مواقع گوناگون تقاضای بازگشت به زندگی برای جبران گذشته خویش می‌کنند؛ روز قیامت و رستاخیز، فرارسیدن زمان مرگ و نزول عذاب‌های نابودکننده. جالب اینکه در تمام این موارد پاسخ منفی به آنها داده می‌شود؛ زیرا هیچیک از این تقاضاها جنبه واقعی و جدی ندارد، اینها عکس‌العمل آن حالت اضطرار و پریشانی فوق‌العاده است که در بدترین اشخاص نیز پیدا می‌شود. لذا قرآن در بعضی از آیات صریحاً می‌گوید: اگر اینها بار دیگر به زندگی عادی برگردند، باز همان برنامه را ادامه می‌دهند.

آیات ۴۶ تا ۵۲ «پایان سوره»

۱. «مکر» به معنی هرگونه چاره‌اندیشی، گاه توأم با خرابکاری و افساد است و گاه بدون آن. در لغت فارسی امروز، مکر در معنی اول به کار می‌رود ولی از نظر ادبیات عرب مفهوم آن اعم است. لذا گاه این کلمه به خدا هم نسبت داده شده است. در تفسیر جمله «عند الله مکرهم» دو احتمال داده شده است. بعضی از مفسران





مفهوم این جمله را آن دانسته اند که خداوند به همه نقشه ها، طرح ها و نیرنگ های آنها احاطه کامل دارد. بعضی دیگر منظور از آن را این دانسته اند که جزای مکر آنها نزد خداوند ثابت است؛ جمله در تقدیر «عند الله جزاء مکرهم» بوده و کلمه جزاء که مضاف است، محذوف شده است. ولی معنی اول صحیح تر است.

۲. کلمه انتقام که در عرف فارسی امروز ما به معنی تلافی کردن توأم با کینه جویی و عدم گذشت آمده، در اصل به این معنی نیست، بلکه مفهوم انتقام همان کیفر دادن و مجازات کردن است، مجازاتی که در مورد خداوند هماهنگ با استحقاق و عدالت بلکه نتیجهی اعمال آدمی است.

۳. «بروز» اصلاً از ماده برز بر وزن فراز که به معنی فضا و محل وسیع است گرفته شده، و خود کلمه بروز به معنی قرار گرفتن در چنین فضا و محل وسیعی است که لازمه آن ظهور و آشکار شدن است، به همین دلیل بروز غالباً به معنی ظهور می آید. بسیاری از مفسران بروز انسان ها در برابر خداوند در قیامت را به معنی بیرون آمدن از قبرها دانسته اند. ولی این احتمال وجود دارد که بروز به معنی ظهور تمام وجود انسان و درون و برونش در آن صحنه است (غافر: ۱۶؛ طارق: ۹).

۴. «اصفاد» جمع صدف بر وزن نمد و صفاذ بر وزن معاد در اصل به معنی غل است و بعضی گفته اند خصوص آن غل و زنجیری را گویند که دست و گردن را به هم می بندد. «مقرنین» از ماده قرن و اقتران و به همان معنی است و در باب تفعیل، از آن تکثیر استفاده می شود. کلمه مقرنین به معنی کسانی است که بسیار به یکدیگر نزدیک شده اند. سه تفسیر در باره این کلمه آمده است: نخست اینکه مجرمان را در آن روز با غل و زنجیر در یک سلسله طولانی به هم می بندند و در عرصه محشر ظاهر می کنند. این غل و زنجیر، تجسمی است از پیوند عملی و فکری این گنهکاران. دیگر اینکه مجرمان در آن روز به وسیله زنجیرهایی با شیاطین قرین می شوند و پیوند باطنی شان در دنیا، به صورت هم زنجیربودنشان در جهان دیگر، آشکار می گردد. سوم اینکه دستهای آنها را به وسیله زنجیرها به گردنشان قرین می سازند. به نظر می رسد مانعی ندارد که همه این معانی در مورد مجرمان صادق





باشد، هرچند ظاهر آیه بیشتر معنی اول را می‌رساند.

۵. در رستاخیز این زمین به زمین دیگر تبدیل می‌شود و آسمان‌ها به آسمان‌های دیگر. آیا منظور، تبدیل ذات است و این زمین به کلی نابود می‌شود و زمین دیگری آفریده خواهد شد و قیامت در آن برپا می‌گردد؟ یا منظور تبدیل صفات است و این کرهٔ خاکی و آسمانها ویران می‌گردند و بر ویرانه‌های آنها زمین و آسمانی نو و تازه آفریده می‌شود که نسبت به این زمین و آسمان در سطحی بالاتر از نظر تکامل قرار دارند؟ ظاهر بسیاری از آیات قرآن معنی دوم را تعقیب می‌کند. آیاتی که اشاره به زیادتر بودن مدت طول روزها در قیامت با مقایسه به روزهای این جهان دارد، نیز شاهد خوبی بر این واقعیت است.

